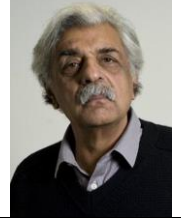


شکست در افغانستان

طارق علی



سقوط کابل به دست طالبان در ۱۵ اوت ۲۰۲۱ شکست سیاسی و ایدئولوژیکی بزرگی برای امپراتوری آمریکا است. بالگردهای پر از کارکنان سفارت آمریکا که آن‌ها را به فرودگاه کابل می‌بردند، به شکل شگفت‌انگیزی یادآور صحنه‌های سایگون - که امروز شهر هو شی مین خوانده می‌شود - در آوریل ۱۹۷۵ بود. سرعت تصرف کشور به دست نیروهای طالبان حیرت‌انگیز بود. تیزبینی راهبردی‌شان نیز قابل توجه. حمله‌ی یک‌هفته‌ای با پیروزی در کابل پایان یافت. ارتش ۳۰۰ هزار نفری افغانستان متلاشی شد. بسیاری از جنگیدن خودداری کردند. به‌واقع، هزاران نفر از آن‌ها به طالبان پیوستند و طالبان بلافاصله خواستار تسلیم بی‌قیدوشرط دولت دست‌نشانده شد. اشرف غنی، رئیس‌جمهور محبوب رسانه‌های آمریکا، از کشور گریخت و به عمان پناه برد. اکنون بار دیگر پرچم امارت اسلامی بر فراز ارگ ریاست جمهوری برافراشته شده است. از جهاتی، نزدیک‌ترین مورد مشابه سایگون نیست، بلکه سودان قرن نوزدهم در هنگامی است که نیروهای مهدی وارد خارطوم شدند و ژنرال گوردون را به قتل رساندند. ویلیام موریس پیروزی مهدی را به عنوان شکست امپراتوری بریتانیا ستود. با این حال، اگرچه شورشیان سودانی تمامی یک پادگان را به قتل رساندند، کابل با خونریزی اندکی به دست طالبان افتاد. طالبان حتی تلاشی برای تسخیر سفارت آمریکا نکرد، چه برسد به هدف قراردادن کارکنان آمریکایی.

بدین ترتیب، بیستمین سالگرد «جنگ علیه ترور» با شکست پیش‌بینی‌پذیر و پیش‌بینی‌شده‌ی ایالات متحده، ناتو و دیگر گروه‌های درگیر، پایان یافت. من طی سال‌های طولانی منتقد سرسخت طالبان بوده‌ام، با این حال نمی‌توان دستاوردهای‌شان را انکار کرد. در دوره‌ای که ایالات متحده کشورهای عربی را یکی پس از دیگری ویران کرد، هیچ‌گونه مقاومتی که بتواند با اشغالگران رویارویی کند هرگز پدیدار نشد. شاید این شکست نقطه‌عطفی باشد. از همین رو، سیاستمداران اروپایی به گله و شکایت دست می‌زنند. آن‌ها بی‌چون‌وچرا پشتیبان ایالات متحده در افغانستان بودند و آن‌ها هم تحقیر شده‌اند - و بیش از همه انگلستان.

بایدن چاره‌ای نداشت. ایالات متحده اعلام کرده بود که در سپتامبر ۲۰۲۱ از افغانستان خارج می‌شود بدون تحقق هیچ یک از اهداف «آزادی‌خواهانه»ش: آزادی و دموکراسی، حقوق برابر برای زنان، و نابودی طالبان. گرچه ممکن است شکست نظامی

نخورده باشد، اما اشک‌هایی که لیبرال‌های عصبانی می‌ریزند، مؤید گستره‌ی عمیق این شکست است. اکثر آن‌ها - مثل فردریک کاگان در [نیویورک تایمز](#) و گیدئون راچمن در [فایننشال تایمز](#)، معتقدند که عقب‌نشینی باید دیرتر انجام می‌شد تا بتوان طالبان را پس راند. اما بایدن صرفاً روند صلحی را تصویب کرد آغاز شده به دست ترامپ با پشتیبانی پنتاگون که مصادف بود با نیل به توافق در فوریه‌ی ۲۰۲۰ در حضور ایالات متحده، طالبان، هند، چین و پاکستان. دستگاه امنیتی آمریکا می‌دانست که حمله شکست خورده است: هر قدر هم آن‌جا می‌ماندند نمی‌توانستند طالبان را شکست دهند. این تصور که خروج شتاب‌زده‌ی بایدن باعث تقویت جنگجویان طالبان شده یاوه است.

واقعیت این است که ایالات متحده با گذشت بیست سال نتوانست چیزی بسازد که با تکیه بر آن مأموریت خود را تمدید کند. منطقه‌ی سبز نورانی را همیشه تاریکی احاطه کرده بود و ساکنان آن منطقه نمی‌توانستند عمق آن را درک کنند. در یکی از فقیرترین کشورهای جهان، سالانه میلیاردها دلار خرج تهویه‌ی مطبوع پادگان‌هایی می‌شد که محل استقرار سربازان و افسران آمریکایی بود، در حالی که غذا و پوشاک به طور مرتب از پایگاه‌های قطر و عربستان سعودی و کویت به آن‌جا می‌رسید. نباید تعجب کرد که زاغ‌های بزرگی در حومه‌ی کابل پدیدار شد، چراکه فقرا جمع می‌شدند تا اسطل‌های زباله را جست‌وجو کنند. دستمزد کمی که به سرویس‌های امنیتی افغانستان پرداخت می‌شد نمی‌توانست قانع‌شان کند که علیه هموطنان خود بجنگند. در ارتشی که طی دو دهه‌ی گذشته ساخته شده بود از همان ابتدا طرفداران طالبان نفوذ کرده بودند و استفاده از تجهیزات نظامی مدرن را به‌رایگان آموختند و برای مقاومت افغانستان جاسوسی کردند.

این واقعیت شوربختانه‌ی «مداخله‌ی بشردوستانه» بود. از دستاوردهایش هم باید یاد کرد: کشور شاهد افزایش چشمگیر صادرات بوده است. در سال‌های حاکمیت طالبان، تولید تریاک به‌دقت تحت نظارت بود. از زمان حمله‌ی ایالات متحده تولید تریاک به‌شدت افزایش یافته و امروز [۹۰ درصد](#) بازار جهانی هرویین را تشکیل می‌دهد - چه بسا حداقل تا اندازه‌ای بتوان این درگیری طولانی را یک جنگ تریاک جدید

تلقی کرد. هزاران میلیارد سود به دست آورده و بین بخش‌های افغان که در خدمت اشغال‌گران بودند تقسیم شد. مأموران غربی پول‌های هنگفتی دریافت کردند تا این تجارت انجام شود. از هر ده جوان افغانستانی یک نفر اکنون معتاد به تریاک است. آمار مربوط به اعتیاد نیروهای ناتو در دسترس نیست.

درباره‌ی وضعیت زنان، چندان چیزی تغییر نکرده است. خارج از منطقه‌ی سبز سمن‌زده چندان پیشرفت اجتماعی در بین نبوده است. یکی از فمینیست‌های برجسته‌ی کشور در تبعید اظهار داشت که زنان افغان سه دشمن دارند: اشغال‌گران غربی، طالبان و ائتلاف شمال. گفت با خروج ایالات متحده، آن‌ها دو دشمن خواهند داشت. (در زمان نگارش این مقاله، شاید بتوان آن را به یک دشمن تغییر داد، زیرا پیشروی‌های طالبان در شمال پیش از تصرف کابل، جناح‌های اصلی ائتلاف را از بین برد). به‌رغم درخواست‌های مکرر روزنامه‌نگاران و فعالان کارزارها، هیچ‌گونه آمار موثقی درباره‌ی صنعت کار جنسی که برای خدمت‌رسانی به ارتش‌های اشغالگر رشد کرده، منتشر نشده است. همچنین آمار معتبری از تجاوز نداریم - اگرچه سربازان آمریکایی بارها از خشونت جنسی علیه «[مظنونان به تروریسم](#)» استفاده کردند، به [غیرنظامیان](#) افغان تجاوز کردند و به کودک‌آزاری از سوی [شبه‌نظامیان متحد](#) خود چراغ سبز نشان دادند. در طول جنگ داخلی یوگسلاوی، فحشا رشد کرد و این منطقه به مرکز قاچاق جنسی تبدیل شد. مشارکت سازمان ملل در این تجارت سودآور به‌خوبی مستند شده است. درباره‌ی افغانستان هنوز اطلاعات تفصیلی نداریم.

از سال ۲۰۰۱، بیش از ۷۷۵ هزار سرباز آمریکایی در افغانستان جنگیده‌اند. از این تعداد، ۲،۴۴۸ نفر به همراه تقریباً ۴۰۰۰ پیمانکار آمریکایی کشته شدند. به گفته‌ی [وزارت دفاع](#)، حدود ۲۰،۵۸۹ نفر در عملیات زخمی شدند. محاسبه‌ی آمار تلفات افغان‌ها دشوار است، زیرا «مرگ دشمنان» که شامل غیرنظامیان هم است محاسبه نمی‌شود. کارل کانتا از طرح بدیل‌های دفاعی [برآورد کرد](#) که حداقل ۴۲۰۰ تا ۴،۵۰۰ غیرنظامی هم مستقیم به‌عنوان تلفات بمباران هوایی و هم‌غیرمستقیم در بحران انسانی ناشی از آن تا اواسط ژانویه‌ی ۲۰۰۲ در نتیجه‌ی حمله‌ی ایالات متحده کشته شدند. براساس [گزارش آسوشیتدپرس](#)، تا سال ۲۰۲۱، در مجموع ۴۷،۲۴۵ غیرنظامی به دلیل اشغال جان خود را از دست داده‌اند. فعالان حقوق مدنی افغان رقم کلی

بیشتری را اعلام و تأکید کردند که ۱۰۰ هزار افغان (که بسیاری شان غیرنظامی‌اند) کشته و سه برابر این تعداد زخمی شده‌اند.

در سال ۲۰۱۹، *واشنگتن پست* یک گزارش داخلی دوهزار صفحه‌ای به سفارش دولت فدرال آمریکا منتشر کرد تا طولانی‌ترین جنگ این دولت را به تفصیل شرح دهد: «*اوراق افغانستان*». این گزارش براساس سلسله‌مصاحبه‌هایی با ژنرال‌های (بازنشسته و یا در حال خدمت) آمریکایی، مشاوران سیاسی، دیپلمات‌ها، امدادگران و غیره بود. سرجمع، ارزیابی آن‌ها منفی بود. ژنرال داگلاس لوت، «تزار جنگ افغانستان» در زمان بوش و اواما، اعتراف کرد که «ما از افغانستان درک جامعی نداشتیم - نمی‌دانستیم چه کار می‌کنیم... بدون این که مردم آمریکا حجم این خراب‌کاری را بدانند». یکی دیگر از شاهدان، جفری ایگرز، بازنشسته‌ی نیروی دریایی و کارمند کاخ سفید تحت رهبری بوش و اواما، بر هدر رفتن گسترده‌ی منابع تأکید کرد: «ما چه قدر از این کار یک تریلیون دلاری درآوردیم؟ آیا یک تریلیون دلار می‌ارزید؟... بعد از کشن اسامه بن‌لادن، گفتم که احتمالاً اسامه در قبر به ریش ما می‌خندد که چه قدر برای افغانستان هزینه کرده‌ایم.» او می‌توانست اضافه کند: «و تازه باختم.»

دشمن چه کسی بود؟ طالبان، پاکستان، همه‌ی افغان‌ها؟ یک سرباز پرسابقه‌ی آمریکایی اطمینان داشت که حداقل یک‌سوم پلیس افغانستان معتاد به مواد مخدر و بسیاری دیگر هم طرفدار طالبان بودند. همچنان که یکی از فرماندهان سربازان آمریکایی در ۲۰۱۷ شهادت داد، این مشکل بزرگی برای سربازان آمریکایی بود: «آنان تصور کردند قرار است من نقشه‌ای به‌شان بدهم که نشان دهد آدم‌خوب‌ها و آدم‌بدها کجا زندگی می‌کنند... چند بار با آن‌ها گفت‌وگو کردم تا بفهمند من چنین اطلاعاتی ندارم. در ابتدا، فقط مدام می‌پرسیدند: «آدم‌بدها چه کسانی‌اند و کجا هستند؟»

دونالد رامسفلد همین احساس را پیش‌تر در سال ۲۰۰۳ ابراز کرد. نوشت: «نمی‌دانم در افغانستان یا عراق چه کسانی دشمن هستند». «همه‌ی اطلاعات سیاسی و نظامی جامعه را می‌خواندم و گویا خیلی چیزها را می‌دانیم، اما به‌واقع، اگر بخواهید به اتکای آن کاری کنید، متوجه می‌شوید که چیزی که قابل‌اجرا باشد در دست نداریم. ما به طرز وحشتناکی از آدم‌ها شناخت کمی داشتیم.» ناتوانی در تشخیص

دوست و دشمن یک مسئله‌ی مبهم است - نه فقط در سطح «اشمیتی»، بلکه به طور عملی. پس از حمله با مواد انفجاری در بازار شلوغ شهر اگر نتوانید تفاوت بین متحد و معاند را تشخیص دهید، واکنش شما حمله به همه خواهد بود و بدین ترتیب در این راه دشمنان بیشتری ایجاد می‌کنید.

سرهنگ کریستوفر کلندا، مشاور سه ژنرال در حال خدمت، به مشکل دیگری در مأموریت ایالات متحده اشاره کرد. گفت که فساد از همان آغاز بیداد می‌کرد. دولت کرزای «گروهی با سازمان‌دهی درونی بود که به دزدسالاری بدل شد.» این مسأله استراتژی پس از سال ۲۰۰۲ را برای ایجاد دولتی که پس از خروج امریکا بتواند دوام آورد، تضعیف کرد. «فساد کوچک مانند سرطان پوست است، راه‌هایی برای مقابله با آن وجود دارد و احتمالاً خوب خواهید شد. فساد در وزارتخانه‌ها، در سطح بالاتر، مانند سرطان روده‌ی بزرگ است. بدتر است، اما اگر به‌موقع جلوی آن را بگیرید، احتمالاً خوب می‌شوید. اما دزدسالاری شبیه سرطان مغز است. مرگ قطعی است.» البته، دولت پاکستان - جایی که دزدسالاری در تمامی سطوح حک شده است - چندین دهه است که دوام یافته. اما در افغانستان که ارتش اشغالگر رهبر ملت‌سازی بود و دولت مرکزی حمایت مردمی چندانی نداشت، کارها آن قدر ساده نبود.

درباره‌ی گزارش‌های جعلی که طالبان از پا درآمد و هرگز دوباره ظاهر نشدند چه؟ یکی از مقامات ارشد شورای امنیت ملی درباره‌ی دروغ‌هایی که همکارانش منتشر کرده‌اند عنوان کرد: «این توضیحات‌شان بود. به عنوان مثال، آیا حملات [طالبان] بدتر می‌شود؟ علتش این است که اهداف بیشتری وجود دارد که آماج حمله‌شان شود، بنابراین حملات بیشتر شاخص مناسبی برای نشان دادن بی‌ثباتی نیست.» سپس، سه ماه بعد، وقتی حملات بازهم بدتر می‌شد، می‌گفتند «چون طالبان مستأصل شده و در واقع شاخصی است که نشان می‌دهد داریم پیروز می‌شویم...» و دو دهه این وضعیت ادامه یافت، تا همه‌ی افراد درگیر خوب به نظر برسند و به نظر برسند که نیروها و منابع نظامی چنان مؤثر است که نبود آن‌ها باعث ویرانی کشور خواهد شد.»

همه اینها برای وزرای دارایی و دفاع کشورهای اروپایی ناتو اسرار آشکاری بود. در اکتبر ۲۰۱۴، مایکل فالون، وزیر دفاع بریتانیا [اعتراف کرد](#) که «اشتباهات نظامی

صورت گرفت، اشتباهاتی که در آن زمان سیاستمداران مرتکب شدند و این به ۱۰ تا ۱۳ سال قبل برمی‌گردد... ما قصد نداریم نیروهای جنگی را به افغانستان بازگردانیم.» چهار سال بعد، ترزا می، نخست‌وزیر وقت انگلستان، نیروهای انگلیسی را بار دیگر به افغانستان اعزام کرد و برای کمک به مقابله با وضعیت امنیتی شکننده‌ی این کشور جنگنده‌هایش را دوباره برآورد. در حال حاضر رسانه‌های بریتانیایی صدای وزارت خارجه را بازتاب می‌دهند و از بایدن به دلیل اقدام اشتباه در زمان نامناسب انتقاد می‌کنند، و سر نیک کارتر، فرمانده نیروهای مسلح انگلیس، اظهار می‌کند که شاید حمله‌ی جدیدی ضروری باشد. پشتیبانان حزب محافظه‌کار، کسانی که حسرت دوران استعمار را می‌خورند، قلم‌به‌مزه‌های روزنامه‌نگار، و نمایندگان مجلس صف کشیده‌اند تا خواهان حضور دائمی انگلستان در این کشور جنگ‌زده شوند.

شگفت‌آور است که به نظر می‌رسد ژنرال کارتر و نزدیکانش هیچ کدام بر مقیاس بحرانی که ماشین جنگی ایالات متحده با آن روبرو شده و در «اوراق افغانستان» مطرح شده اذعان نمی‌کنند. در حالی که برنامه‌ریزان نظامی آمریکایی به آرامی چشم به واقعیت گشوده‌اند، هم‌تایان انگلیسی‌شان هنوز به تصویری تخیلی از افغانستان چسبیده‌اند. برخی می‌گویند که خروج از افغانستان امنیت اروپا را به خطر می‌اندازد، چون بار دیگر القاعده در امارت اسلامی جمع می‌شوند. اما این پیش‌بینی‌ها بی‌اساس است. ایالات متحده و بریتانیا سال‌ها برای تسلیح و کمک به القاعده در سوریه هزینه کرده‌اند، همان‌طور که در بوسنی و لیبی. چنین ترس و وحشتی فقط در باتلاق جهل می‌تواند دست و پا بزند. دست‌کم به نظر نمی‌رسد مردم انگلستان راه گذشته را ادامه دهند. تاریخ گاهی حقایق مبرم یک کشور را با نشان دادن واقعیت‌های عربان یا افشای نخبگان حاکم نشان می‌دهد. خروج کنونی به احتمال زیاد یکی از این لحظه‌های تاریخی است. بریتانیایی‌ها، که تاکنون با جنگ علیه ترور مخالف بودند، می‌توانند با فتوحات نظامی آینده سخت‌تر مخالفت کنند.

آینده متضمن چه چیزی است؟ ایالات متحده، با تکرار الگوی عراق و سوریه، اعلام کرده است که یک واحد ویژه‌ی نظامی دائمی با ۲۵۰۰ نیروی نظامی در پایگاه کویت مستقر می‌شود که در صورت لزوم آماده‌ی پرواز به افغانستان و بمباران و کشتار است.

در همین حال، یک هیئت عالی‌رتبه‌ی طالبان در ژوئیه‌ی گذشته از چین دیدار کردند و متعهد شدند که دیگر هرگز از کشورشان به عنوان سکوی پرش برای حمله به دیگر کشورها استفاده نمی‌شود. مذاکراتی صمیمی با وزیر امور خارجه‌ی چین انجام شده که، گفته می‌شود، شامل روابط تجاری و اقتصادی هم شده است. این اجلاس یادآور جلسات مشابه مجاهدین افغان و رهبران غربی در دهه‌ی ۱۹۸۰ است: آن‌ها با لباس‌های وهابی خود و سنت ریش‌های بلندشان در پس‌زمینه‌ی تماشایی کاخ سفید یا خیابان محل استقرار نخست‌وزیری انگلستان ظاهر شدند. اما امروز، با عقب‌نشینی ناتو، بازیگران اصلی چین و روسیه و ایران و پاکستان (که بدون شک کمک‌های استراتژیکی به طالبان ارائه کرده و این برای ش یک پیروزی بزرگ سیاسی-نظامی است) هستند. برخلاف ایالات متحده و متحدانش پس از خروج شوروی، هیچ یک از آن‌ها خواهان یک جنگ داخلی جدید نیستند. روابط نزدیک چین با تهران و مسکو می‌تواند این کشور را قادر سازد تا با استفاده از نفوذ مداوم روسیه در شمال، برای شهروندان این کشور زخم‌خورده تلاش کند.

تأکید بسیار بر میانگین سنی در افغانستان شده است: ۱۸ سال در جمعیتی ۴۰ میلیون نفری. این به خودی خود معنایی ندارد. اما این امید وجود دارد که جوانان افغان پس از این درگیری چهل‌ساله برای زندگی بهتر تلاش کنند. برای زنان افغان این مبارزه به‌هیچ‌وجه پایان نمی‌یابد، ولو آن‌که تنها یک دشمن باقی بماند. در بریتانیا و جاهای دیگر، همه‌ی کسانی که می‌خواهند بجنگند باید تمرکز خود را بر روی پناهندگانی بگذارند که به زودی درب ناتو را خواهند کوبید. پناهندگی حداقل چیزی است که غرب به این مردم بدهکار است: گرامتی ناچیز برای یک جنگ غیرضروری.

منبع اصلی: [نیولفت ریویو](#)، ۱۶ اوت ۲۰۲۱

بخوانید: *Tariq Ali, 'Mirage of the Good War', NLR 50.*